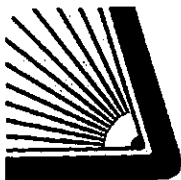


بسم الله الرحمن الرحيم

” ن و القلم و ما یسطرون “

عسری

ثمینه ناصحی



انتشارات نظری

سرشناسه : ناصحی، ثمینه/ نویسنده

عنوان : عسیری

مشخصات نشر : تهران انتشارات نظری، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۱۸۴ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۸-۹۵-۱

وضعیت فهرست‌نویسی : فیا

موضوع : داستان‌های فارسی - قرن ۱۴

رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۲ ع ۶۳۵ الف

رده‌بندی دیوبند : ۸۶۳/۶۲

شماره کتاب‌شناسی ملی : ۲۷۶۹۷۰۷



انتشارات نظری

نام کتاب : عسیری

نویسنده : ثمینه ناصحی

شمارگان : ۱۱۰۰

نوبت چاپ : اول - ۱۳۹۲

چاپ و صحافی : شریف - فرداد

طراح جلد : سمیه ناصحی

« کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص « محفوظ ناشر می‌باشد »

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولی‌عصر، خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی

نبش خیابان فتحی شقاقی، پلاک ۳۲، طبقه ۲، واحد ۱۷

www.nashrenazari.com info@nashrenazari.com

تلفن : ۸۸۱۰۲۷۷۵ همراه : ۰۹۱۹۰۱۲۹۴۵۵

پیام کوتاه : ۳۰۰۰۸۹۰۷۷۷۷۷۸

قیمت: ۶۰/۰۰۰ ریال

از تنگنای محبس تاریکی
بانگ پر از نیاز مرا بشنو
یکدم زگرد پیکر من بشکاف
شاید درون سینه من بینی
دل نیست این دلی که به من دادی
یا خالی از هوی و هوس داش
تنها تو آگهی و تو میدانی
تنها تو قادری که ببخشی
از دیدگان روشن من بستان
لطفی کن ای خدا و بیاموزش
عشقی به من بده که مرا سازد
یاری به من بده که در او بینم
یک شب زلوح خاطر من بزدای
خواهم به انتقام جفاکاری
آه ای خدا که دست توانایت
بنمای روی و از دل من بستان
راضی مشو که بنده‌ی ناچیزی
راضی مشو که سیل سرشکش را

از منجلا ب تیره این دنیا
آه ای خدای قادر بی‌همتا
بشکاف این حجاب سیاهی را
این مایه گناه و تباهی را
در خون تپیده ... آه رهائش کن
یا پای‌بند مهر و وفایش کن
اسرار آن خطای نخستین را
بر روح من صفای نخستین را
شوق به سوی غیر دویدن را
از برق چشم غیر رمیدن را
همچون فرشتگان بهشت تو
یک گوشه از صفای سرشت تو
تصویر عشق و نقش فریش را
در عشق تازه فتح رقیبش را
بنیان نهاده عالم هستی را
شوق گناه و نقش پرستی را
عاصی شود به غیر تو روی آرد
در پای جام باده فرو بارد

فروغ فرخزاد

پیش گفتار

با عرض سلام خدمت تمامی دوستان عزیز
پیش از گفتن مختصر ناگفته‌هایم، بر خود واجب می‌دانم از شما
سپاسگزاری کنم، بهاس از شمایی که وقت گرانبهایتان را برای ساعاتی
به مطالعه‌ی دست‌نوشته‌های من اختصاص داده‌اید. دست‌نوشته‌هایی که
گرچه خام است، اما گویای وقایع تلخی است که در نزدیکی‌هایمان رخ
داده است ... و شاید برای خودمان!

امیدوارم طعم تلخ عسیری جای آن‌که خاطرتان را مکدر کند،
تمنایش را در گوش‌ها فریاد بزند که این دردها با سکوت و مدارا
درمان نمی‌شوند...

در عسیری به تماشای قصه‌هایی در ذهن‌تان بنشینید که من در بیداری
نظاره کرده‌ام، قصه‌هایی که تمام شخصیت‌هایشان به دنبال آزادی بودند و
سرانجام ... نقش‌های پلیدی را بر دوش کشیدند و تا انتهای جاده‌ی یک
طرفه حماقت پیش بردند بی‌آن‌که بدانند مقصد این سفر کجاست ...!
وقتی قصه‌هایشان را برای من می‌گفتند حلقه‌های اشک در چشمان
تک‌تکشان هویدا بود و من درگیر یک سوال بودم. آیا این همان شمره‌ی
آزادی‌ست که بخاطرش چنین بهایی را تقبل کردند؟

آن‌قدر بی‌تجربه هستم که به خود اجازه‌ی نقد این وقایع را ندهم، اما
نمی‌توانم به عنوان یک شنونده که امروز شنیده‌هایش را شما می‌خوانید،
افسوس نخورم و ای کاش نگوییم!

ای کاش افکارمان را آن‌قدر محدود نمی‌ساختیم که شبیه زندان‌های

عسیری

مخوف شود، خودمان را بترساند و خیال فرار را در ذهنمان بیدار کند. و در این فرار سر از هزار و یک بیراهه‌ی نرفته درآوریم.

و آرزو دارم روزی فرا رسد که خانواده، که اولین و کوچکترین جامعه‌ای است که عضویت ما را به عنوان یک انسان که حق زیستن دارد می‌پذیرد، تا جوامع بعدی و فراخ‌تر که کم‌کم ما را با نقش‌آفرینی‌های متفاوت پذیرا خواهد شد. پیش از احتیاجات مادی و محبت‌های کلیشه‌ای بعضاً پوشالی، خود را موظف بدانند که درس خودشناسی و انسانیت تعلیممان بدهند.

و من هم بدانم که ...

تقصیر جامعه نیست که من معتادم یا مخترع یا پزشک یا سارق و ...
تقصیر خود من است که خود را نمی‌شناسم، نمی‌دانم من قدرت به هر چه خواستن رسیدن را دارم. می‌توانم هر چه خود می‌خواهم باشم، یک معتاد، یک مخترع، یک پزشک، یک سارق و ...

القصه، تمام توانم را با وجود کم‌تجربگی و نابخستگی ام بر این اصل قرار دادم تا تلنگری به شانهِی بزرگ‌ترها بزنم و گوش هم سن و سال‌هایم را نیز آرام ببیچانم. نه از آنهایی که دردشان بگیرد غرورشان را جریحه‌دار کند! وادارشان کند! لجبازشان کند! از همان‌هایی که تنها بیدارشان کند از خوابی که هدیه‌ی مستی جوانی است و یا ناشی از مستی غروری که موسپیدان‌مان از حس دانای کل بودن نصییشان شده است.

سرانجام‌ها را بخوانند و بعد به دنبال سرآغاز بگردند.

به امید سرآغازهای شیرین‌مان.